

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

استاد اکبر قریشی
۱۱ فبروری ۲۰۱۸

جریان تظاهرات سال (۱۳۴۸ خورشیدی) درکابل- افغانستان

اصیل کشته شد ، تظاهرات ۵۷ روز ادامه یافت و پوهنتون بسته گردید!



پوهنتون و یا دانشگاه مهد روشنفگری و تمدن بشری کشور و جهان به شمار می رود و مرکزی ادبی، فرهنگی، تحصیلی، آموزشی و سیاسی و همه مسائل زندگی ارتباط دارد به همین دانشگاه و معارف کشور.

جنبش های ملی و مترقی يك مملکت زیاد تر از معارف و دانشگاه سرچشمه می گیرد و خواسته های صنفی شان از دولت ها در اینجا مطرح شده و مشکلات خود را روی چند ماده تحریر و به نماینده دولت و یا حکومت می دهند تا جواب بگیرند اگر نتیجه به دست نیامد ابتداء به میتنگ، بعداً اعتصاب درسی و اگر باز هم به کدام راه حلی نرسیدند اعتصاب غذا می کنند بالاخره دست به تظاهرات زده از تمام روشنفکران و پوهنتون ها و انجمن های فرهنگی و اکادمی ها تقاضای همکاری می نمایند.

روی همین دلیل بود که وقتی به خواسته های بحق متعلمین لسیه "ابن سینا" جواب مثبت داده نشد آنها فیصله به اعتصابات و نرفتن به صنوف درسی نمودند. دولت به جای مذاکره با شاگردان و شنیدن مشکلات شان، از نیروی قهری کار گرفته با حمله پولیس بر مکتب، در جریان زد و خورد بین شاگردان و پولیس، یک تن از شاگردان به نام "اصیل" که متعلم صنف نهم همان لیسه بود، به تاریخ (۲۳) ثور سال (۱۳۴۸) کشته شده، لیسه در محاصره کامل پولیس درآمد. بعد از محاصره کامل لیسه و سرکوب مقاومت شاگردان، جنازه "اصیل" که توسط مدیر مکتب به شفاخانه انتقال داده شده بود در سرد خانه بود توسط متعلمین لیسه به کمک داکتران وطن پرست و محصلان روشنفکر جنازه را از شفاخانه کشیده و به اتاق طعام خوری لیلیه پوهنتون کابل رسانیدند. در ابتداء معاون اداری و آمر لیلیه جلوگیری می کردند ولی

چون مخالفتها جایی را نگرفت حضور پولس مخفی زیادتز دیده می شد و ما فوراً جلسه ای از طرف محصلان و متعلمان و روشنفکران بدون ارتباط با جریانات سیاسی که تعداد قابل ملاحظه ای بود همراه با جریانات سیاسی مانند جریان شعله جاوید، صدای عوام، پرچم، خلق، افغان ملت و چند نفر محدودی که با نام مساواتی و یا اخوانی که حلقات خرد و بزرگی از آنها در لیلیه شناخته می شدند در اتاق طعام خوری بعد از جرو بحث فیصله شد که کمیته ای ۹ نفری تعیین شود و در رأس همه تظاهرات محصلان غیروابسته که مربوط کدام جریان و یا گروه سیاسی نباشد قرار گیرند. بنابر فیصله مجلس همه قبول کردند و گفتند که درست است (گرامی یاد ذبیح عصمتی، موسوی، اکبر قریشی، گل محمد وردک و عاشق الله و دیگر نماینده های هر جریان سیاسی يك نفر در کمیته حضور داشته باشد بعد از آن در باره انتقال جنازه تصمیم گرفته شد و به اتفاق آراء فیصله شد که جنازه از لیلیه کشیده شده به طرف شهر و در مسجد عیدگاه برده شود و از آنجا به لوگر که محل اقامت فامیل و خانواده "زنده یاد اصیل" بود انتقال داده شود. در همین اثنا بود که معاون لیلیه آمد و گفت که اقارب میت آمده می خواهند جنازه را همراه خود ببرند و باشما صحبت دارند. ما هیأت تعیین شده نزد آنها رفتیم یکی گفت من وکیل شورا هستم و دیگران گفتند ما قومهای شان می باشیم جنازه را همراه خود می بریم ما در جواب گفتیم هیچ کسی جنازه را برده نمی تواند. جنازه مربوط ماست، اولاد معارف است و بچه غریب. هرگاه شما واقعاً با این شهید رابطه دارید بیائید فردا تا مشترکاً جنازه را به سمت فامیلش انتقال دهیم. ما مصمم هستیم تا قاتلین آن به پنجه قانون سپرده نشود، دست از مبارزه نخواهیم کشید. (قسمی که همان زمان جمعی از اعضای هیأت تشخیص دادند و بعد ها تشخیص آنها کاملاً درست معلوم شد، این افراد همه از جاسوسان دولت بودند، می خواستند بدان وسیله به زعم خودشان محصلان و متعلمان را فریب داده، با بردن جنازه دامن دولت را از جنابیتی که پولیش مرتکب شده بود، پاک نمایند). جنازه تا فردا صبح در لیلیه پوهنتون در همان اتاق طعام خوری نگهداری شده، در جریان شب که اکثر محصلان بیدار ماندند، هریک از محصلان منفرد و یا متعلق به کدام جریان سیاسی سخنرانی نمودند.

صبح قبل از آن که درسها شروع و محصلان به صنف های شان بروند، جنازه از اتاق طعام خوری بیرون کشیده شده مقابل پوهنخی حقوق و علوم سیاسی قرار داده شد. در تمام حدود یک ساعتی که جنازه در آنجا قرار داشت، نمایندگان جریانها و احزاب سیاسی به نوبت و بسیار فشرده سخنرانی نموده، ضمن آن که حمایت قاطع شان را از فیصله کمیته ۹ نفره اعلام داشتند، خود نیز با تمام روابط با صفوف فشرده در انتقال جنازه به سمت مرکز شهر و از آنجا مسجد عیدگاه، همراهی نمودند. در همین جا لازم است بیفزایم، با آن که رادیو کابل و چند روز نامه موجود آنزمان در کابل چیزی در مورد حادثه خونین درگیری بین شاگردان معارف و پولیس ظاهرشاهی چیزی نگفته و ننوشته بودند، مگر به احتمال قریب به یقین جریانات سیاسی در تمام بعد از ظهر و شب فعال مانده تمام لیسه های معارف را در جریان قرار داده بودند، به همین اساس در هنگام انتقال جنازه به علاوه آن که به هزاران شاگرد خود را به پوهنتون رسانیده بودند، در مسیر راه هم از لیسه "ابن سینا" که در واقع ماتمدار بود شروع، به دنبال آن لیسه "دارالمعلمین"، لیسه تخنیک ثانوی، لیسه غازی، لیسه سوریا، لیسه رابعه بلخی، لیسه حبیبیه و به همین سان مکاتب ابتدائی و متوسطه بین راه الی مرکز شهر کابل و آن لیسه ها و مکاتبی که در مرکز شهر قرار داشتند، همه و بدون استثناء در این روز حین انتقال جنازه زنده یاد "اصیل" با شعارهای آگاهگرانه و کوبنده جمعیت را که بیشتر از ده ها هزار از باشندگان کابل را در خود داشت، همراهی می نمودند. شعارهای اساسی:

۱ - مرگ به ارتجاع .

۲ - قاتلین محکمه شوند

۳ - عدالت، عدالت، عدالت

و این اولین جنازهٔ اولاد معارف افغانستان بود که از پوهنتون کابل بر داشته شد. در عرض راه مردم از یک دیگر می پرسیدند، چه شده است؟ و چون اطلاع می یافتند در اثنای انتقال در تمام مسیر به خصوص در مرکز شهر که صفوف حاملان جنازه از مقابل دکانها و مردم عادی می گذشت، از دکاندار گرفته تا تینگ فروش و از رهگذر عادی گرفته تا آنهایی که جهت خرید به مرکز شهر آمده بودند، همه به پای ایستاده با تکرار شعارها و ابراز انزجار علیه دولت پولیسی ظاهر شاهی به شهید معارف ادای احترام می نمودند.

شهروندان کابل اعم از زن، مرد، پیر و جوان خود را همه سوگوار احساس نموده، خانواده های بین راه یعنی از پوهنتون الی مسجد عیدگاه، آنهایی که می توانستند، کار و زندگانی شان را گذاشته، جنازه را همراهی می کردند و آنهایی که نمی توانستند در همان محل بر بالای بامها و یا جلودروازه ها ایستاده، ضمن ادای احترام به پیکر غرقه درخون "اصیل" که همان روز از طرف مردم افغانستان به خصوص شهروندان کابل لقب "قهرمان" را کمائی نمود، علیه دولت شعار می دادند و هر پدر و مادری که برای "اصیل قهرمان" اشک می ریخت، ندای انتقام از گلو بیرون می نمود. هر چند با تأسف ما نمی توانستیم از آن موج عظیم انسانی عکسی تهیه نماییم، مگر طبق گفتهٔ برخی ها طول تظاهرات از لیسهٔ ابن سینا الی پل آرتل، حدود ۴ الی ۵ کیلومتر درازا داشت.

جنازهٔ اصیل مربوط به کدام گروه و یا جریان و حزب سیاسی نبود (محل سخنرانی ها از قبل تعیین شده پوهنتون، دهمزنگ، سینما پامیر، سپاهی گمنام و مسجد عیدگاه بود. بالاخره جنازه در مسجد عیدگاه رسیده بعد از بیانات و صحبت ها مبلغ ده هزار افغانی جمع آوری شده برای هیأت پنج نفری داده شد تا به علاوهٔ پرداخت کرایهٔ موتر حامل جنازه بقیه آن را به فامیل "اصیل" برسانند.

دولت که قادر نشده بود محصلان و متعلمان را فریب داده، جنازه را از نزد آنها به وسیلهٔ وکیل های پلوخور و چند جاسوسش بر بیاورد، در عرض راه خصلت اصلی اش را نشان داده، به مانند دزدان سرگردنه، قبل از آن که جنازه به لوگر رسیده به فامیلش تسلیم داده شود، راه را گرفته ضمن مصادرهٔ قهری جنازه، محصلان همراه جنازه را نیز بعد از درگیری و لت و کوب زندانی نموده به توقیف کابل انتقال دادند.

خامی و ناتوانی جنبش در همان زمان باعث گردید که ما نتوانیم با صد ها موتر و هزاران انسان با پای پیاده فاصلهٔ حدود ۶۵ الی ۷۰ کیلومتر بین کابل و لوگر را مشترکاً طی نماییم تا گذشته از موفقیت در انتقال جسد، تظاهرات خود را به سایر ولایات نیز گسترش داده مانع جنازه ربائی دولت می گردیدیم. وقتی فردا به پوهنتون رفتیم خبر شدیم که دوستان همه بندی شده اند. بناءً فیصله نمودیم تا در اتاق ۱۰۶۳ فاکولته حقوق و علوم بشری جلسه دایر و تصمیم بگیریم. با آن که از جمع کمیتهٔ ۹ نفری قبلی "گرامی یاد ذبیح عصمتی" زندانی شده بود بقیه افراد کمیته به شمول "اکبر قریشی، موسوی و گل محمد وردک" بر همان فیصله های قبلی تأکید ورزیده، قرار گذاشتیم که در همکاری تنگاتنگ با تمام جریانات سیاسی آنروز در عرصهٔ پوهنتون همه روزه قبل از آغاز حرکت به سمت شهر، تمام اعضای کمیته در اتاق جمع شده، ضمن ارزیابی از عملکرد روز قبل، برنامهٔ ادامهٔ تظاهرات همان روز را نیز به جریانات گوشزد نماید.

اوج دهشت و خشونت پالیس ظاهرشاهی زمانی به ظهور رسید، که به روز ۲۹ ثور خواستیم، تظاهرات را به سمت شهر حرکت دهیم. بنا بر اهمیت آنروز، به جریانات آن اندکی با تفصیل برخورد می نمایم.

از آن جایی که بعد از انتقال جنازه و دستگیر شدن چند تن از محصلان، از یک جانب دولت خود را نیرومند وانمود نموده می خواست در تمام مکاتب شهر کابل که دیگر همه به مظاهره پیوسته و همه روزه به پوهنتون می آمدند، کسی مظاهره نکند و از طرف دیگر فشار شاگردان معارف، نمایندگان شعلهٔ جاوید، قریشی و موسوی هم فزونی می گرفت که باید بیشتر به شهر رفته، بکوشیم تا حرکت و جنبش محصلان را در جهت پیوند با توده ها سازماندهی نماییم، صبح

۲۹ ثور بعد از جروبحت های نسبتاً طولانی در اتاق ۱۰۶۳، هرچند در آغاز خلق و پرچم مخالف رفتن به شهر بودند، مگر به اتفاق آراء فیصله نمودیم که می باید با استفاده از ماده ۳۲ قانون اساسی که تظاهرات مسالمت آمیز را مجاز و از حقوق اولی شهروندان افغانستان اعلام نموده بود، مظاهره را از پوهنتون آغاز و به مرکز شهر در پارک زرنگار که حدود ۲۰۰ متر از ارگ شاهی فاصله داشت، برسانیم.

در جریان تصمیم گیری با آن که نمایندگان تمام نهاد ها خود صلاحیت داشتند تا تصمیم بگیرند مگر نمایندگان خلق و پرچم یعنی "داکتر زرغون" و "داکتر نجیب" به بهانه مشوره با رفقای شان، بار بار اتاق را ترک گفته، هر زمانی که برمی گشتند مجدداً به مخالفت پرداخته از خطرات احتمالی رویارویی با پولیس یادآوری می نمودند. وقتی امروز با فهم کنونی خود از قضایا به آن روز و جریانات داخل اتاق ۱۰۶۳ نظر می اندازم، نتیجه می گیرم که آن دو حزب می دانستند که دولت تصمیم دارد تا جلو تظاهرات را گرفته، بر پوهنتون هجوم بیاورند؛ مگر به دو دلیل حرفی در زمینه نمی زدند. نخست این که اگر اطلاع شان را با دیگران در میان می گذاشتند، از طرف تمام محصلان و هزاران تن از شاگردان معارف به خصوص لیسه های غازی، نادریه و حبیبیه، ابن سینا و دارالمعلمین که خود را عزا دار می دانستند، طرد می شدند و علت دوم آن بود که با ابراز مخالفت با بیرون شدن، مسؤولیت را متوجه آنهایی بسازند که بیشتر از دیگران خواستار رفتن به شهر بودند. کاری که در آن موفق شده در نهایت تمام مسؤولیت را بر دوش شعله جاوید، قریشی و موسوی بار نمودند.

در هر صورت وقتی از اتاق ۱۰۶۳ با فیصله همگانی بیرون شدیم و به هزاران محصل و شاگرد مکتب تصمیم رفتن به شهر را اعلام نمودیم چنان غریو و فریاد شادمانی شاگردان معارف و محصلان بلند شد تو گوئی به ده ها جت جنگنده با شکستن دیوار صوتی از بالای سر ما پرواز می نمایند. طبق فیصله اعضای کمیته در یک صف در قطار اول از مقابل پوسته خانه پوهنتون حرکت نموده، با گرفتن سرک دارالمعلمین با گذشتن از مقابل پوهنخی های طب و ساینس در مقابل قبر سید جمال الدین رسیدیم. در آنجا در حدود ۲۰ الی ۳۰ متر دور تر از ما، پولیس قسمی صف آرائی نموده بود، که قطعه های منتظره نمر یک و دو که به کلاه سفید ها معروف بودند، جلو، عساکر امنیه با صفوف بسیار فشرده و متراکم در عقب آنها و در آخر همه قوای سوار ژاندارم با اسب های مست و سرکش شان در عقب همه.

وقتی این دوصف که یکی مسلح با سلاح سرد و گرم و آماده برای درگیری و صف دیگر متشکل از هزاران پسر و دختر جوان و نوجوان که فقط قلم و کتابی در دستان شان داشتند مقابل هم قرار گرفتند، پولیس با کبر و نخوت فرعونی ضمن آن که تحرکات شبیه حمله گونه را در صفوف اولی شان به نمایش گذاشتند، با تحکم فرمان داد که همه پراگنده شود. وقتی فریاد های شان نتیجه ای نداد، سرمأمور پولیس "گل نبی خان" که می خواست بیشتر از دیگران رشادت!! نشان دهد- بعداً معلوم شد که دلیلش چه بود- به تنهایی جلو آمده، با همان تحکم گفت:

"بروین به درسهایتان. مظاهره اجازه نیست" قریشی که مسؤولیت سخنگویی جمع را داشت، در جواب گفت "ما به اساس قانون مظاهره می کنیم. مظاهره حق ماست. به کسی هم اجازه نمی دهیم تا حق ما را پایمال کند." گل نبی وقتی چنین پاسخ قاطعی را شنید، گفت: " به گفت مه که نمی کنین، دوسه نفر نماینده تان بیاید و با قومندان صاحب گپ بزند" با آن که تجربه زندانی شدن گرامی یاد "ذبیح عصمتی" کاملاً تازه جلو چشم ما وجود داشت، مگر برای این که راه حلی باید پیدا می شد، قریشی خطر دستگیری را قبول نموده، با دو تن دیگر همراه با "گل نبی" از درون صفوف پولیس گذشته، در ختم سرک، خود را در مقابل قومندان ژاندارم و پولیس "حکیم کتوازی" و "سردار عبدالولی" داماد شاه و قومندان قوای مرکز مواجه دید. "سردارولی" که کلاه را به دست چپ گرفته و بر یک چوکی نشسته بود، با اشاره به کتوازی فهماند که پرسان کند. وقتی قریشی همان جملاتی را که به گل نبی گفته بود به وی نیز گفت و اضافه نمود که

همه موظف هستیم تا از قانون اساسی تابعیت نموده دوستان ما را که جنازه را حمل می نمودند رها کرده و قاتلین اصیل قهرمان را به پنجه قانون بسپارند، سردار ولی از جایش برخاسته، با نوعی خشم و تهدید گفت:

"قانون اساسی به ما اجازه داده که نگذاریم کسی امنیت را اخلاص کند. برو به همه بگو که بروند بالای درس هایشان بیش از این از حوصله مندی پولیس سوء استفاده نکنند"

این را گفت و رویش را برگردانده به سمت چوکی رفت. قریشی که متوجه شد مباحثه فایده ندارد و طرف مقابل ختم بحث را اعلام نموده، از همان راهی که آمده بود، برگشته جریان را به اعضای کمیته که از طرف صد محصل و شاگرد دیگر حلقه شده بودند، گفت. محصلان و شاگردان که این برخورد مقامات امنیتی به خصوص داماد شاه را که از نظر جنبش روشنفکری جرم سرکوب و قتل چند نفر را در سوم عقرب ۱۳۴۴ به نامش داشت، به همه اهانت آمیز دانسته، جمعاً بر ادامه مظاهره پافشاری نموده از قریشی خواستند، تا مواضع مظاهره چیان را از طریق بلندگو به پولیس اعلام بدارد.

قریشی به اساس وظیفه و انجام درخواست مظاهره چیان، تازه سخنرانی اش را آغاز نموده بود، که از جانب پولیس باران پرتاب سنگ آغاز یافت. پرچمی ها هم که از اول نمی خواستند مظاهره به شهر کشیده شود و در آنجا تمام حاکمیت من جمله وکلای پارلمان از طرف سخنرانان به چهار میخ کشیده شوند، خلاف همیشه که در چنین مواقعی اولین نفرهایی بودند که فرار می کردند، نخست چند سنگ به طرف پولیس پرتاب نموده، بعد از آن که جنگ را داغ و اوضاع را از کنترل خارج نمودند، بدون آن که پشت سر شان را نگاه نمایند، تا عقب کوه "علی آباد" فرار نمودند.

جنگ خونینی که بین پولیس مسلح و آماده به جنگ و محصلان دختر و پسر صورت گرفت، به اساس کثرت تعداد افراد در هر دو طرف، می توان گفت کمتر سنگی بود که بر سری اصابت ننموده باشد. به صد ها محصل و شاگرد معارف زخمی شده، پولیس که به اساس موجودیت سردار ولی و کنوازی پشتش را به کوه می دید، با قساوتی غیر قابل وصف نه تنها به جان محصلان افتاد و در هر جایی که آنها را یافت به قصد کشتن، لت و کوب نمود، بلکه بر حریم پوهنتون نیز تجاوز نموده، ضمن تخریب برخی از اموال و چوکی های صنوف، تعدادی از استادانی را که نسبت به هجوم پولیس اعتراض نموده بودند، نیز به شدت مضروب نمودند.

جریان درگیری، به هیچ وجه یک سان نبود. وسعت و پراگندگی مظاهره و تمام دشت پهناور پوهنتون به میدان جنگ تبدیل شدن، فضائی را به وجود آورده بود که اگر در یک قسمت محصلان و شاگردان مضروب شده مجبور به فرار می گردیدند، در قسمت دیگری این پولیس بود که تا جای داشت از طرف شاگردان معارف با سنگ مضروب می شدند. طولانی ترین درگیری در سمت غرب پوهنتون و در پهنای میدان های فوتبال پوهنتون اتفاق افتاد. شاگردانی که در آنجا جمع شده بودند، تقریباً همه به دور موسوی که از طرف چند تن از دوستان هم دوره اش در لیسه غازی حمایت می شد، مانند انجنیر معروف، جلیل قندهاری، سید جان - زخمی شد- اسماعیل خزاعی... و اکثریت شاگردان لیسه رحمان بابا، با زد و خورد و جنگ و گریز خود را به چوک ده بوری رسانیده، موسوی ضمن تدویر میتنگ و آغاز به سخنرانی، خیرش را به لیلیه که تمام اعضای کمیته، زده و زخمی در همانجا جمع شده بودند، اطلاع داده از همه خواست تا به وی پیوسته، یا جانب شهر حرکت نمایند و یا این که در چوک ده بوری و کوته سنگی، میتنگ خود را دوام دهند.

ادامه دارد